

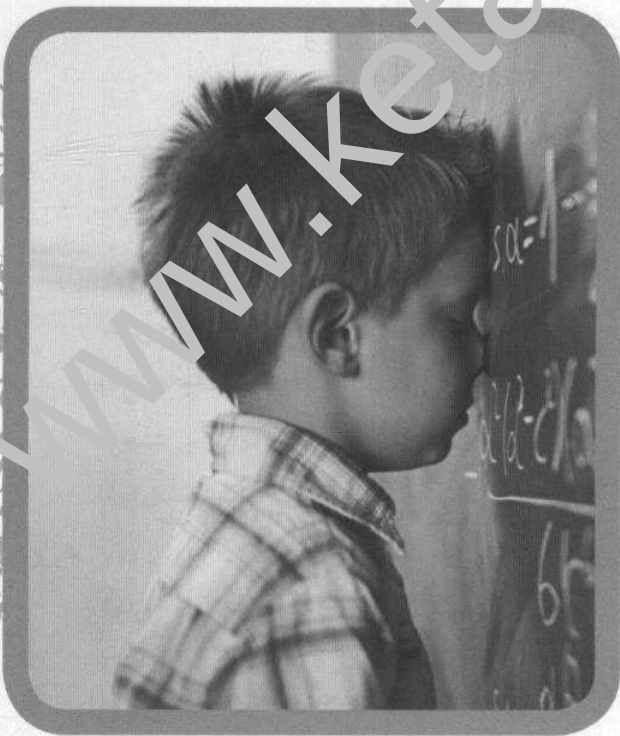


تعلیم و تربیت

به نام خدا

آموزش علیه آموزش

دکتر عبدالعظیم کریمی



سرشناسه	: کریس - ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: آموزش عالی / آموزش / بدالعظیم کریمی
مشخصات نشر	: تهران، قدیانی، ۳۹۵
مشخصات ظاهری	: ۲۵۶ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۵۱
موضوع	: آموزش و پرورش - - ارزشیابی
	Education - - Aims and objectives
موضوع	: آموزش و پرورش
موضوع	: آموزش و پرورش - - هدف‌ها و نقش‌ها
	Education - - Aims and objectives
رده‌بندی دیویی	: ۳۷۹/۱۵
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۵ آ ۴ ک / ۷۵ / ۲۸۲۲ LB
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۴۳۱۱۷۹۱

۱۱	به جای پیش گفتار
۲۳	گفتار نخست، فاجعه‌ی فقدانِ حسنِ فاجعه در آموزش و پرورش
۵۹	گفتار دوم، فاجعه‌ی تربیت علیه تربیت
۱۳۳	گفتار سوم، فاجعه‌ی تحول علیه تحول
۱۶۹	گفتار چهارم، فاجعه‌ی پژوهش علیه پژوهش
۱۹۷	گفتار پنجم، فاجعه‌ی حمایت علیه حمایت
۲۲۳	گفتار ششم، فاجعه‌ی برنامه‌ریزی علیه برنامه‌ریزی
۲۵۱	منابع

رموز وضع جهان را کسی چه دریابد
که خلق کور سوادست و این کتاب غلط
بیدل

به جای پیش گفتار

مخاطبان راستین این کتاب غلط کسانی هستند که نه برای
«آگاهی»، که از روی «بی‌آگاهی»، و نه برای «خودآگاهی»،
که از طریق «جان آگاهی» دست به کار کاویدن این نوشتار
بی‌ساختار می‌شوند. تا با سیرت و نهان نظاره‌گر فاجعه‌ای
آشکار در تعلیم و تربیت این دوران باشند.
این مخاطبان ترسنده، ناگزیر باید با آسمان وحشت‌زده،
وجدانی بیدار شده، موهایی سیخ‌شده و نگاری سراسیمه، به
چیزی خیره شوند که از فرط خیرگی از قلمروی دیده‌شدن
پنهان شده است؛ زیرا دیگر فرصت آن نیست که بخواهند بدانند
چرا و چگونه این فاجعه رخ داده است.

اگر خانه‌ای در حال سوختن باشد، عقل سلیم حکم می‌کند
که نخست و بدون درنگ، ساکنان در حال سوختن داخل خانه
را نجات دهند، نه اینکه با ژستی عالمانه به تحلیل چرایی و

چگونگی آتش سوزی و تخمین میزان خسارت های مالی و جانی آن برآیند.

وضعیت تعلیم و تربیت فاجعه باری که این چنین دچار حریق آتش تربیت آسیب زا شده است نیازمند عملیات نجات آنی و اقدامات اضطراری است بی آنکه به دنبال آن باشیم که چرا و چگونه به چنین وضعی رسیده یا چه کسانی مسئول رخداد این فاجعه شده اند.

از این رو، این کتاب برای «خواندن» نیست، بلکه برای «نجات دادن» است؛ نجات قربانیان از دست ناجیانی که ناخواسته حمله تشریاریار معرکه بوده و به قصد خاموش کردن آتش، آب روی آن می پاشند اما شگفت آنکه این آب خاصیت آتش افروزی نفت را می یابد.

آب آتش را مده شد همه نفت

روء

این کتاب برای زنده کردن تعلیم و تربیت سوخته و مرده نیست، بلکه برای میراندن آموزش و پرورش کُشنده و سوزانده ای است که به نام احیای ارزش ها، ویلگر ماهرانه اما ناخواسته ارزش هاست و به نام ساختن انسان ها، همه ی سازه های انسانیت را در هجوم بی امان تعلیم و تربیت ناساز با سازه های فطرت الهی و طبیعت انسانی به مسلخ نابودی کشانده است.

هدف این اثر، بی اثر کردن آثار تعلیم و تربیت فاجعه باری است که اثربخشی هرگونه اقدام اصلاحی را بی اثر می کند!

این کتاب برای آگاهی از پیامدهای پنهان فاجعه‌ی تعلیم و تربیت آسیب‌زا نیست، بل فراتر از آن، بستریابی برای تغییر بنیادین مفروضه‌های زیرین سازه‌های نظری تفکرانی است که منجر به آسیب‌های جبران‌ناپذیر تربیتی در کودکان و نوجوانان می‌شود.

این کتاب برای ساختن پایه‌های تعلیم و تربیت پایدار نیست - بلکه برای ویران کردن پایه‌های ساختمان خالی از روح تعلیم و تربیت است که به جای شکفتن، می‌شکوفاند؛ به جای تراشیدن، می‌افزاید، به جای پاک کردن، آلوده می‌سازد و به جای استیلا بر آفتاب، از چاه آب به چاه می‌ریزد و به جای اکتشاف ثروت از معدن به انتقال ثروت در مخازن مشغول است و نام آن را خدش و تعلیم و تربیت می‌گذارد، اما نتیجه‌ی آن گشتار بی‌رحمانه‌ی استبداد است و بجاست که قبل از هر چیز در برداشتن این مانع مرموز اقدام شود.

به قول فریدریش نیچه، «بهترین امر در دین‌ها و پرورش‌ها آنهایی هستند که قاتل خود را تربیت کنند. آمادگی که در راه ظهور انسان برتر فدا شوند. این گونه است که ایشان، روح هر آموزش و پرورش برتر است. چنین نظامی می‌داند که به دنبال تولید برده و نیروی کار نیست، بلکه در پی خلق یک ارباب برتر است که آموزش و پرورش پیشروتری را بنا خواهد کرد»^۱ ما باید در پی این قاتلان احیاکننده، این ویرانگران آبادکننده و این جانیان جان‌دهنده باشیم تا با «انفاس عیسوی»

خود همدی آنچه را که به نام تعلیم و تربیت موجب برده پروری و بره پروری و رام سازی و اهلی سازی افراد می شود از بنیاد بی جان سازند. و این عجب قصه ای است که با انفاس عیسوی باید به کشت و کشتار دائمی پرداخت!

این قصه عجب شنواز بخت و ازگون

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

حافظ

این چگونه یار دلسوزی است که با دم احیاگر خود دست به کشتن گیاهت می زند؟

این چگونه یار بگری است که با رد درخواست ها، قبولی خواسته ها را محسوس می سازد و با مدد جستن از باطل، به درگاه حق نزدیک می شود؟

دست رد ما را به درگاه قرآن رساند

حق پرستان را مدد دائم از باطل می رسد

صائب تبریزی

این چگونه حق پرستی است که برای نزدیک شدن به حق، از باطل مدد می جوید؟

ما باید به درستی به این واقعیت های به ظاهر نادرست ایمان راسخ بیاوریم که حقایق نابخردانه بیش از خطاهای بخردانه موجب آسیب رسانی های مشفقانه در تعلیم و تربیت انسان دوستانه شده است!

خردورز واقعی کسی است که مرز میان این «خدمت خائنانه» یا «خیانت خادمانه» را با تعلیم و تربیت عالمانه باز شناسد.

خردمند بینا کسی است که از نادانی خود بیش از دانایی اش آگاه است و درستکار حقیقی نیز کسی است که از خطاهای آسیب‌زای خود بیش از اصلاحگری‌های ناب‌خردانه‌اش رنج می‌برد؛ زیرا ذهن آدمی آن‌چنان شکل گرفته که برای انجام نادرستی و خطا بیش از درستی و صلاح ورزیده شده است و آنگاه که از دام ذهنیت‌های شرطی‌شده آزاد می‌شود نوعی «ترس آگاهی شورمندانه» یا «شورمندی ترس آگاهانه» وجود او افراسی گردد.

به همین سبب خواننده، این کتاب را بیش از هر چیز «ترس آگاه» و «آگاه‌ترسی» خردآشوب لازم است تا با آشوب‌افکنی در فضای ذهنی، تمام سازه‌های ناساز با ساختمان فراساختار در تربیت فطری را به هم ریزد و تا این نحسیت (ترس آگاهی) زلزله به اندام ذهن و دل نیندازد و موجب فروپاشی سازه‌های ساختار و عاطفی نشود نمی‌توان با این کتاب ارتباط معنی‌داری برقرار کرد.

این کتاب بی‌رحمانه در پی خالی کردن زیر پای اولیا و مربیانی است که با محبت و دلسوزی مشغول باز کردن جای پای «تجربه‌های نازیسته‌ی» خود در ساختار تعلیم و تربیت فاجعه‌سازند؛ تعلیم و تربیتی که هم جلاد خود است و هم قربانی دیگران شده است، هم پای خود را به زنجیر می‌کشد و هم پای دیگران را به زنجیر خود می‌بندد.

در این کتاب، غریب‌ترین «مفروضه‌های موهوم» که از فرط تکرار به واقعیتی آشکار تبدیل شده‌اند، به چالشی

دردناک کشیده می‌شود و ساده‌ترین اصول، معقول‌ترین فنون و مقبول‌ترین روش‌های تعلیم و تربیت به شیوه‌ای هنگامه‌ساز، مشکل نمون و نامیمون نمایان می‌شود.

زیرا تا زمانی که ذهن ما از همه‌ی «بدیهیات انسدادی»، «عادات انجمادی»، «انگاره‌های انحطاطی» و «مبانی و اصول انقباضی» آزاد نشود، قادر به درک «بدیهیات نوزا» و خلق «انگاره‌های پویا» و طرح مبانی و اصول سیال تعلیم و تربیت نخواهد بود.

لازمی چنین زاپش دردناک و جراحی خونبار این است که نظام تعلیم و تربیت از «ام‌عقلانیت توهمی»، «سیاست‌زدگی‌های ادواری» و «سلیقه‌مداری‌های موسمی» خارج شود.

فاجعه از اینجا آغاز می‌شود که خودمداری و خودمیان‌بینی جایگزین خدامحوری و عفت‌نگاری می‌شود و تعلیم و تربیت «صنعتی» به جای تعلیم و تربیت «حاری» می‌نشیند.

«همه رنج‌ها از این شد که ورق خود می‌خوانند، ورق یار نمی‌خوانند؛ آن خیال از علم و معرفت می‌خیزد و بعد از آن خیال، علمی و معرفتی دیگر است و آن علم و معرفت را خیال

۱. در اینجا واژه‌ی «خودمیان‌بینی» (Egocentrism) بنابر تعریف پیازه، حالت روانی و شناختی‌ای است که کودک جهان بیرون (واقعیت) را براساس جهان درون می‌شناسد؛ یعنی، تمایزی بین واقعیت شخصی و خصوصی (فهم خود) با واقعیت عینی قائل نیست. از این رو، فاعل شناسایی نمی‌تواند خود را از موضوع شناسایی تفکیک کند و در نتیجه منشأ دریافت وی از جهان و موضوع شناسایی شخصیت و ویژگی‌های خود اوست و نه واقعیت عینی. این حالت در ما بزرگ‌سالان نیز به گونه‌ای دیگر ماندگار می‌شود و لذا هیچ‌گاه نمی‌توانیم به شناخت کاملی از واقعیت دست یابیم مگر آنکه از خود جدا شویم (به قول بیدل: بی فنا توان به کنه معنی اشیا رسید).

دیگر... دراز می شود. راه دیگر هست نزدیک تر... آن راه را نیز بدنام کرده اند. نامی دیگر می باید...^۱ «ورق خود می خوانی ورق پیامبر ﷺ بر نمی خوانی! یعنی از حال خود قیاس می گیری. قیاس از حال او نمی گیری...»^۲ ما در شرایط و موقعیتی به دام افتاده ایم که ناخواسته آنچه را که باید بیاموزیم از آن دوری می گزینیم و در مقابل، آنچه را که باید از آن اجتناب کنیم بس خوشایند می شماریم؛ برای انجام امور آسیب زاء، دستان گسترده، و برای امور درست و بجا دست و پایمان بسته می شود. برای رسیدن به اهداف نیک و شایسته عمیقاً گریزانیم و برای تحقق اهداف ناروا شدیداً موفق و روا عمل می کنیم. گویا راه را هم وارونه می رویم و هم وارونه راه می رویم تا همه چیز بر مراد آنچه نباید بچرخد، بچرخد.

«ما گرفتار عبارت پردازی های بی معنا شده ایم و همین پردازش عبارت ها ما را از کثرت معنای اشارت ها دور کرده است. این «وارونه بینی» و «وارونه روی» تا آنجا گسترش یافته است که آموزش دادن، مرگ یادگیری را باعث می شود و تربیت کردن، خود عاملی برای دور شدن از تربیت می شود. گویا همه چیز در مدار بی معنایی رواج می یابد و از کلمات فقط کالبدی بی روح و جنازه ای بی جان باقی بماند.

کلمات حجاب معنی هستند و ما با آموختن کلمات پرده های تاریک را بر وجود خویش می افکنیم.

۱. مقالات شمس، دفتر دوم، ص ۱۳۳.

۲. همان، ص ۱۶۶.

هیچ کس نمی تواند جهان معنا را کشف کند مگر آنکه خود را در جهان معنا کشف کند، هیچ کس نمی تواند نور جهان را ببیند مگر آنکه در خود نوری ببیند؛ هیچ کس نمی تواند بی آنکه از خود گذشته باشد به خود بازگردد؛ هیچ کس نمی تواند به فراتر از خود برود مگر آنکه در خود فرو رفته باشد؛ آگاهی به هستی همچون شیء نیست که از بیرون به دنبال آن بگردیم، بلکه به این است که از درون تاییده می شود؛ هیچ کس نمی تواند با انباشتن نور تغییر کند مگر وجودش نور شود. این نوشدگی وجود است، که به ذهن اجازه می دهد اندیشه های نور را خلق یا فهم کند. اما آنکه به این نور کردن دید خود به گفتن و شنیدن حرف های نورستان می رسد، مذاق این شعر مولوی است که بدون «تأویل خویش» در پی «تأویل ذکر» و «حرف بکر» است.

کرده ای تأویل حرف بکر را

خویش را تأویل کن نور بکر را

به همین سبب خواندن و فهمیدن به این سبک بیش از آنکه یادآوری و آگاهی قلبی باشد، فراموش نکردن و ترمیم آفرینی است و بیش از آنکه به «بینادلی» بینجامد، تبدیل به «کریبینی» می شود؛ بیش از آنکه موجب معرفت شود، منبع غفلت می شود و تا آنجا پیش می رود که معرفت اکتسابی رنگ غفلت پنهانی به خود می گیرد.

معرفت کز اصطلاح ما و من جوشیده است

غفلت است، تو آگاهی توهم کرده ای

بیدل